

سوال چہیت ۴۲

واقعات سال ۱۲۸۴ هجری ۱۸۶۷ م

العالمین جمیعاً وما ضلت ذاك الا بان خلفت في نفسك بانك كما تقول يسلموا  
منك عباد الذين هم عن شاطئ الامر بعيدا فانه لا نظير بذلك بل ان الله سبحانه  
بشهادة الامر بنفسه ولن يحجبهم حجاب الوهم ولن يخبئه هم الاشارات عن  
صراطه قدس وفيها ذكرها نزل من قبل انك لو لم يسطر يدك لتختلف ما انا يا مسطر  
يدي لا فلك كما بسطت وما بسطنا بعد فدرنا عليك وكان الله على ذلك  
شعبدا فلان يا اخي فانه سئف انك ومن معك وارجع الى التراب وبتين لذلك  
لله ربك ورتب الشكر فوجبا فانه يا اخي لم يكن في قلبه بغضك ولا بغض احد  
من الملائك اسمع صوتي ثم ارجع عما انت عليه ورتبه الى ربك بفتح فمنا

انه اظهر عند كل ذي بصير حديد بل اتفق بان دونه يقدر بان يقوم معه لا فون نفسه العلي العظيم قل ان يشي الامم مشي كما  
كشيتي ثم يكونه يكن عبادنا مستقرين ان نطلع عن ايام ما ثم الكف بركب ولا تكن من الجاهلين ان  
الذين همكفوا على الاسماء اولئك من عبدة الاصنام لوانت من العابدين قل ان النبي من خبر الناس بهذا  
ابننا ان قوم الا قدم لفتي والرسول من طبع رسالاتي الى الذين خلفوا السبيل والامم من قام الامم و  
بفضوح وشموع مبعين والولي من استخضع من حسن ولا ياتيكم من المؤمنين والوصي من وصي الناس ابا انرا  
في لوح حفيظ ان الذين استخذوا المشركين ربانا فنصموا وخرضوا به على ابيه المقدر لغزير كميل ان كان كما  
من جنادي وكان ان يحضر لقاء الرجة في كل بكرة واصل ومبته عليه من شطر نفسه ارياح الهوى انما  
يداه الى ان حركته عن مقرة وانزركه في مثلنا فليس انا اشتهدنا به من العباد ولو كره من له ناد ان  
لهو الحاكم على ايريد وبعده انك مير محمد رفت بدر خانه آن ميشرم جيا منظر منين ميرزا يحيى مذكور في  
که آن طلعت مبارک تشریف فرمای جامع شدند حضور امر سید زن ادا آمد گفت که امروز باشد

ان

سؤال الشيخ محمد

١٨٤٧ م

واقعات سال ١٢٨٢ هـ

عنه حرف من الاشغال من كل صفة وكبريا واذك كنت سائرا وجهه من خلف الجباب غرمان  
 من نفسك فلما اظهرنا الامر وحببت وواضح الاطمينان واطمنت حركت خلف  
 السر واعدت على ما كنت مضرا عليه وورود على ما قبلك عند افتر كل  
 مؤمن ذكرا ثم انقضت في الاعراض مع الذي لم نزل كنت نبضه وهو يخطك و  
 سمعت منه باديتك ما اشكيت به نلقاء الوجه ومعدالك لما وجدته في قلبه  
 نبض العلام احدثت معه واخذته لنفسك معينا بالله يا اخي لو نصف لسلكي  
 على نفسك ثم على نفسي وتزوج في آياتك الى ان انقر الله لك ويجعلك من الناس  
 في ام الكتاب عنك كرونا فاطمنا الى قبل الله من الذي قبل لجهه يا اكرم الله بهي  
 به اهل دل نفسه ذلك في شيء اذا فاضف ولا تكن عن صراط الصدق بهي  
 اياك ان لا يجيبك ما اعطيتك من جبروت الاسماء لانها قد خلقت بامر  
 عندنا وانا كنا على كل شيء لمضدوا ايضا بسم الله الرحمن الرحيم والاعلى  
 فاعلموا با اصل البها بان الشيطان المتحرق مع شيطان الجحيم وعند ووافي امر  
 وبهم الرحمن وكثيرا واوله باسم احد من اجباله وفيها كعبوا ما ارادوا وانظر  
 منه اللال والذول ثم اجبالوا الى ان بلغت الرسائل الى الامراء واشغلت انفسه

فل يوتجيع كل من على الارض بياتهم لعلام بنا عظيم قل انه لو تحرك تحرك معه جنود اجيب ثم اهل العلاء  
 ثم حيا في العالمين اتقونه يا ملا لم صين ثم انصوا في امر العلام وبما اتى به ولا يكون من الناس  
 انه ما اراد ان اراد به زكيم لعلام حكيم انتي كثره بعبود قروني ارادته بخلا خوش برامى اجباي قروني

سالی هجرت ۱۲۸۶

۱۲۸۶ م

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

فدخرج عن مدينة السواد جمع عنده حين الخروج فواصل ذلك المدينة وازادوا  
 ان ينصروا السلام ايا وجنابهم في حب صين فوف بعث الله من الاولين  
 بنصر امره وانه على كل شيء قدير انت لا تخزن في امرنا وامرك ثم اذكرينا في كل الايام  
 ان ربك ينصرك بالحق وانه لمرسلنا وعلى العالمين انت تعلم بان المشركين  
 جعلوا اهلي اسارى من ارض الرزوا، ويكون الغلام في ارض الظالمين  
 ومع كلنا سمعت بما ورد علينا نكون على فرح لا يباد له فرح من في السموات  
 والارضين ويكون داعيا بما ضي الله لنا خوف تر نسائم الذرة ونسرد  
 ودفا، السرور في طلب اجاب، ربك العصور الرحيم والحمد لله رب العالمين

آغاز برهم خوروكي اوضاع و مقدمات حركت ابي برهم خورشيد

بنوعی که تا ششم برقی که سید محمد صفهانی مقیم اسلامبول شد بترویج مقاصد خود و نشر مغزبات  
 تبیج عمال دولت عثمانی و سفیر ایران پرداخت و اما جان معروف کج گناه را که در توپخانه عثمانی  
 صاحب منصب بود با خود بار کرده قیام با آنها، و سوسیه در اذنان و اینها و نیزان نمودند و در  
 بی امضا بخانه های دولتیسان افکنند و برخی از الواح آئینه را با کلمات کفریه مخلوط و مخزرج  
 کرده بر سطح هندستان خود بین معارضه امالی منتشر کردند و بواسطه تنوعه شهرت دادند که  
 جمال اسی چند هزار جمعیت فراهم کرده باز در ساسی بلغارستان و سراسر اسی از دول  
 ارد با معا به سرته نمود و تهیه کامل برای تسخیر اسلامبول دیده مستعد است که در یوم مبین  
 هجوم آورده فتح نماید و بیانات و واقعات را تحریف و تاویل کرده بجهت بعضی از سفراء حسن

بقره

سایه حقیقت و مستم

واقعات سال ۱۳۸۵ هجری قمری

۱۸۶۸ م

الخوف قال عندهم بيت من الخوف ولو في البناؤ غير عن من مشه الا في اودال  
 اليوم لا يقبل منك الفدا ولو نأ في بمانه السر والاجتماع انا طبع ضيق الاله  
 الذين الذين جعلتهم اسارى من دون بينه وذاك كتاب فدا نوح من فداك  
 اهل الفرحوس والذين يطوفون العرش في العشي والاشراق فدا جبارك فمؤيدك  
 انه لشده المحال قال كنت صدم الناس وهذا مشرك قال خذك انك يا  
 ايها الكافر يوم السناد فل هل من مملعه يا دمهوا اهل قال جهات يا  
 ايها المشرك بالآيات اذ نادى خذها الهوانه فدا نعمت لك يا ايها المعرض  
 عن الجناد اجواب النوا وارجع اليهما اثنا ثمان البك انبت يا ايها  
 المردود اذ كنت عرود الآفات بطلان صحت الآيات والظلم التي انى بها ذو  
 الأوزاد فانه بطلان اثق سرامته الى قوله الأعلى سوف فنزل الذي  
 كان مثله وناخذهم الذي يحكم على العباد وانا الصريح البصار الى آخر بيان  
 العليا ويزد ان موقع ميرزا حسين خان ميرزا الدوله شيرازي ان كه باذاعت اردولت قومه خود پيوسته  
 مرصد و شهر فرست بود موقع را غنيمت شمر و بدبير واقدم همي نمود كه جمال ابي و حساب  
 در درت و سخت برين مخلي شهر كس گنهنده و اين طائفه را از خاك عثمانى براندازند و قوت زياده  
 ايران ميقيم مصر و عراق ابراع نموده كه دولت عثمانى از اين طائفه متوهم و خائف شده و حتما  
 از ايشان نخواهد كرد و الكون هر چه با اتحاد ايشان مجرى و ايرد مستوليتي بوجه من الوجه  
 و بنا و عيشندا در استا مبول و ادرنه و عراق و مصر كرده با دقت و بلا بزرگ است و ثبات و  
 براى اين طائفه مفتوح گشت و تمامت امور مذكوره نزد جمال ابي عيان و مويده بود

بها

# سال هجرت ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق

۱۸۶۸ م

کوارابت و مارا امر محبت و عفو و غفران فرمودند و حاجی ابوالحسن شیرازی از اعیان تجار مصر عینک  
آنحال را مشاهده کرد بغایت متاثر و منتجب گشت و آن سید حسین را بخانه خویش برده با کمال  
خصوص تحقیق از امر نموده ایمان آورد و مجلس عقد و نکاح فراهم کرده کربه خویش را بر حیت دی  
داد و خانه و حجره و امور تجارت خود را بدست او سپرده بفرم زیارت محض را بهی با دزد شتافت

که این سبب ظاهر چقدر نفوس محروم نموده و بنیاید این است که متلثا عیباد میفرمایند که تقرب بر این سوره  
نهایت بکنند باری مجل که تجر و حیم و آن سید نعم بانواع مروضه همه از ره صدقه و غفران دارد شده و میشود و اسکی  
بارک از فضل مردود آن در ظاهر حسب عیال و در باطن از سیرت بعضی شکر کن آنی رحمت نیت و حال که از سیرت  
و نشان کوتاه شده همه از به اسلام آوردن او و قهاره ناریه نسیب در خبر فراموش شده و آیه میفرستند و مکن همه قطع جبار  
و در همه نایب بکیم این مختصر از احوال شکر کن و اما همین که کل محبت جبهه حرکت چنانیم در خای مبارکش را  
منظور داریم و حضرت امیرش را میفرایم همین قدر که از آن رحمت کبری و فضل عظمی محبت عدم خون عباد منع شدید دیده نشد  
از هر شکرسی حال و سبب بعضی بهر او بعضی برضا بساحت اهی توجه نموده و احدی دارد شده مگر آنکه زور و قرض دارد  
آورد و میآورد و بعد از ورود نه لباس دارد و نه بغامت دیگر و اوام که در این ارض است بخارج میخاهد و بعد از فرس  
خروجی را و بعضی همین قسم و امور اینجا بعضی است که از زوری که شریه قبول نفرموده اند حال بیشتر است که قبول نمی  
فرمایند اینکه شریه دولتی و بعضی هم میآیند با مخالفت دارد میشوند که عرض شد و مجاورین احوال که در اینجا هستند اکثری  
از آنها را هم شریه عنایت میفرمایند ..... باری نظر باین حساب ظاهر فرمایش مبارک شده که احدی باین نظر  
توجه ننماید مگر باذن مبارک و چه بسیار این امور ظاهره و سخی شده اند سبب بلاک و جودات شده و میشود چه که  
بعضی بهر او بعضی بهر آنان هر ارض گشودند پناه میبرم بطاعت مقصود از و ما و سبب نصیانه و فرمودند که ذکر  
انتخابات این ارض که در الواح شده لابد تعضیل کبری واقع خواهد شد از برای کل حتی در طایفین حول دیگر چه سخن  
نمایم که بنیید چه حالت دارد خداوند اهی شاد بر حال است که از وقت در د این ارض و اطلاع خبر بر

سال شصت و نهم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

۱۸۶۵ م

و جمعی از محاشیگان قونولخانه را بمنصور فرستاد و حاجی ابوالقاسم و هر که در جبهه و کار تجارتش بود  
 دستگیر و بخیبر کرده بظاهر آوردند و در خانه قونول مقید و مجبور شدند و قونول نزد حکومت عثمان  
 و شکایت نمود که اینطائفه متعقد بر بویت رئیس خود و مانع شرح جدیدی هستند و خیال مخالفت و متجاوز  
 به سلطنت دارند چنانکه باناصرالدین شاه کردند و ممکن است از عثمانیان و مصریان و غیرهم جمع گیرند  
 متفق باشند و حکومت مصر در بیم و اندیشه افتاده بودند و گفتند که در قونول جمعی دستگیر نمود و خطاب با  
 سید حسین مذکور که تابع دولت انگلیس شد و ابراهیم کاشی که بنام ازمنی مشهور بود تفرض کردند و از  
 حاجی ابوالقاسم مذکور و مقام آحاد دیگر اخذ ببالغ نفوذ نموده اغلب را مستخلص ساخت و هر یک را چون  
 از مجلس خارج میشدند حکم داد که بر چهره و محاسن آن امر حمید علی آمدن اندازند و قونول گفت نظر از این  
 یعنی آن امر حمید علی اصفهانی و نیز حسین شیرازی و عبدالوهاب زنجانی و حاجی ابوالقاسم اصفهانی  
 و انتم زراقی و حسن کاشی و میرزا محمد طهرانی را پس از استتاق تسلیم ضبطیه مصری نمود که پشت روز  
 در مجلس نگه داشتند و دستهایشان از پشت بسته آمد را بیکت بخیار از بنا داده با پنجاه سوار مسلح  
 بمشقی که بوقت ساعت سر سواره دور از شهر مصر بود برده حبس کردند و بعد از چند روز بشهر برگردانده حبس  
 ضبطیه نگه داشتند و باز بعد از پنج روز از مجلس بیرون آورده بمحلی سابق برده حبس نمودند و بعد از پانزده  
 روز بیرون آوردند و هر دو تن را بیکت بخیار بسته و دستهایشان را در کف چوبی محکم کرده پایشان را بیکت  
 حلقه آهنین مقید ساختند و یکی را شبانه با عانت اسمعیل پاشا خدیو مصر بخرام سودان که دو ماه  
 باستی اردن بودند با مشقت و تعب بسیار برای حبس تبعید کردند و حاجی ابوالقاسم شیرازی مذکور را  
 برین اتحیسر که بی اجازه وی با درنه رفت چندان که مجلس خانه خود نگه داشته ظلم و ستم نمود که بانا  
 جان تسلیم کرد و حدود صد هزار تومان اموال و نفوذ او را قونول ضبط نمود و از آن نفوذی که

بمانند

سال هجرت و مسکن

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ ق

حق بود چنانکه اهل وطنش مستم مجذوب من بخود کرد و میل این بیت از دیوان و قضا شیرازی  
 براد خواند حسن زبیر بن ابی جحش صوبت از شام زنک که ابو جحل این چه بود بعضی است  
 تا آنکه آقا سید حسین سابق الذاکر عریضه بریفیاش داد که خیل از اتباع عثمانی است نه بعد از  
 مذاکرات مذکوره در ارباب سکنه ریخت و دستاورد و در حبسخانه خدیوی در یکی از بزرگترین  
 مجوس نمودند که در آن حجره در سن نامی طیب از علمای سحی مصری برای دیدن که در زندان است  
 بود و از علت حبس می جویند و او بصراحت و نوع کمال از این امر صحبت نمود و اندانان را  
 آورده بایکدیگر معرفی نمود پس گفتند مدت حبس خیل همشاده یک روز شد خاک در لای  
 حباب بوی چنین مطور است و او پناه در البین و اما بنی اینها اگر از حجاب  
 بینگایم از زندان مستخلص شدند

فصل بعد از و صلح اهر حجاب

بیرا بزرگان قزوینی سابق الذاکر مجدداً قبول ایران میفهمند او شده ناصر الدین شاه غم زیارت  
 بقاع تبرکه عراق نمود و از مجتهدین عراق خبر جمیع قدرت با بیان شروع عراق بمشرف رسید  
 دولت سلطان عبد العیز از خارج آمان را از بغداد و سایر بلاد عراق خواست و اتفاقاً پیش از این  
 مقبول گردید و میرزا حسینخان شیرالدوله نیز کبیر ایران در اسلامبول میرزا بزرگان دستور داد  
 این بار بدون هیچ مانعی بفتح و فتح ایضا لقب پرده است و با اتفاق شیخ عبد الحسین طهرانی مشرف  
 ایرانیان را جمع کرده حکم فتوی بر قتل نیکو بندگان داد و اوضاع حاضره بهانه برایشان فراهم ساخت  
 چه که جمعی از هر سو با کمال نشاط و هیجان در کوه طبرستان گرد آمدند و منتظر حصول اجازت شدند که از  
 محضر اعیان برسد و برای زیارت با درنه و نه دولی الراجی که پی در پی میر سید شایخ علی از قزوین

سال سی و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ق

۱۸۶۸ م

کردند و متفر شدند که این عت از دستورند که در الواح کرده در آنجا نمایند و در خانه مانده خارج نشوند  
تا اینکه روز بصر آمد و آقا محمد باقر و حاجی علی بزوی هنگام مغرب از شتلیکه داشتند فرغت یافته از  
دجله گذشته روی بمزلی خود میفرستند در حین عبور که با بصر ششی بزوی بدیشان چنین گفت بهائیان  
در قهر خانه لب حبر مجتمع اند و در باب فتنه ای که بر دوش از ایشان وارد شده شورت نمایند پس  
دو با شتاب خویش بجهت خانه نزدیک کرده و با حاجی حسن آشتی مصداق شدند که با دوش  
همان با کناره های آخته رسیدند و آشتی بیدار گشته لطمه بر بنا کوشش آقا محمد باقر نوشته  
به بروج و صدای بلند گفت بدین محمدی دشنام میدادی و ضرب بسیار بر او وارد ساختند  
و او بکله می گریخت تا خبر با حباب رساند و اعدا حاجی علی را احاطه کردند و عده کثیری آنگاه  
داشتند و برخی دیگر نیز هم از آنکه اینم فروش که در آن نزدیکی بود رفته بقصد ملاک بروی  
نور خستند و او خود هم بجنب دیواری گرفت و عبا را بردست چسبید و جمع کرده بر سر بر ایستاد  
نهاد و اکثر چو پاره های با که بروی فرود آوردند بدیوار پشت و در قی طویل بدین طریقی او بر ایستاد  
تا نایب فرسول ایران با تبار رسید و بختن فرستاد که حاجی علی را گرفتند و در آنجا خستند  
از مابین جمعیت بیزند در آن حال یکی از اشرار فتنه را بلند کرد و بقوت بر قش فرخت و لی فتنه بپوست  
سراصابت کرد و خون بسیار ریخت و نایب فرسول بجان کرده که کارش ساخته شد و بجز اشرار  
گفت بپرید در خانه خودش بنیدانید و لذا او را نزد خانه برده فرستند و اجاب خبر فرستند  
و حاجی فرج جراح حاضر شده زخم را دوخته مرهم نهاده و اینکه صبح شد احمد آقا نام جنباشی نرود  
اجاب آمده اظهار داشت که والی با شما مساعدت نمایند بدار آن گویم حاضر شوید و شکایت از ما  
وقع کنسید و ملازمین اعمادین (بنین انفرین) و آقا میرزا محمد علی قاضی (خیل قاضی) م  
دعا

سال هجرت و تقویم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

۱۸۶۸

دار الحکومه مستقر بود موقوفه را از حاجی ثانی بر سر رسید و او بیان کرد طبیب حاجی علی را داد داشت که مجلس  
 دار الحکومه برگشت اظهار نمود که مطابق قانون خزانة جدید واصل از اسما بسول حکم در باره قتل در برج  
 حکومت محل راجع میباشد در نسیس مجلس چون مرجع بقانون کرده و ماده مذکور را مطالعه نمود گفت  
 علی حسین است و امر داد که مظلومین را بقانونخانه بفرستند تا در مجلس حکومتی محلی که بشوند و نیز حاجی علی  
 بستور حاجی مر حسین رئیس مجلس اظهار داشت که ما عربی نمی دانیم و قانون اول خود معارض با ما  
 و هنگام ترجمه بدخواه خود بیان میکند لذا مجلس اجازه دهد تا حاجی محمد حسین طبیب که فارسی و ترکی و  
 عربی نیکو میدانند در مجلس باشند و استماع مکالمات نماید و اگر ترجمه بجای ترجمه نماید شغرض  
 و اعضا مجلس اجازه دادند و حاجی طبیب نیز در مجلس محلی که حاضر شد و چند بار خطبات ترجمه کرد  
 اشکار ساخت و او بر شرفت طبیب را فی طب ساخته گفت توجه کاره طبیب بد گفت توجه کاره او  
 گفت من ترجمان دولتم طبیب گفت من هم ترجمان ملتم و حاضرین منکر عمل خود شدند و چنین گفتند  
 که اینچنین در بخانه شرب مدام پرورخته عقل از سر خرابی از کف دادند و درستی بنامی ابد کوفی  
 بدین اسلام ندانند و یکدیگر را زود و برای شهادت بر نه می سپردند و با شایسته طبیب میدهند و آن  
 مذکور اینکه برای شهادت زود با مجلس گذشت حال از کوشش باز شد و با اینکه مشغول بر  
 از خاص بر زمین افتاد و بدین طریق شهادت عیینه بر حیانت مظلومان حاصل گشت و مجلس  
 می که آنچنان را مجلس حکمیه فرستاد و حکم مجلس نمایان داد ولی نائب قبول اظهار داشت  
 که این جمیع ایرائیند و باید در قانونخانه ایران مجلس بپوشند و والی قبول نمودند از نمایان را  
 بقانون مجلس بقانونخانه بردند و در شبها از او میخوانند و بخانه آجانبه بقانونخانه بپوشند  
 دوشی بخانه استناد علی کبر استیجی زنده او را باز نشن زخم زدند و چند یومی گذشت که شهادت

سال هجرت و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

۱۸۶۸ م

فزاری بودن آنها بهانه گرفته بایران نفرستند و سماکتونی بعنوان مذکور دولتی نوشت و مقرر گشت  
 که فرانسوی فونولخانه باقی چند از ضمیمه بدرب خانه اجابانی که عرایض دادند رفته آنها را دستگیر  
 کنند ولی آنان از دوسیه و مرافعه فونول خبر یافته و زمان خستیدار از دست داده بر سر گشتند و  
 مجتمع و متفق شده خواستند با تمام بر خیزند و لوهمه گشته شوند در آن میان ملازمین العابدین  
 (ابن امیرین) نجف آبادی و حاجی محمد حسین طبیب قزوینی چنین صلاح دیدند که نگارنده مجتهدی  
 کرده اجازت طلبند چنین فرمودند و در جوابشان نگارنده بدین مضمون رسید که توکل و  
 تقوی نصیحت کنی کرده انتقام را بجد و اگه از نه در کان دولت عثمانی از ما وقع خبر یافتند و والی با حاج  
 جمعی از ضابطان فرستاد و تنی چند از معارف اجارا بسرا برده محض خستیدار حاکم گشته  
 و کثیری از اجاب متفرق و متفق شدند و لذا دست معاندین و مهاجمین کوتاه گشت ولی در  
 کردار شیخ حسن زوزنی و میرزا محمد حسن قزوینی و عسکر حاجت ابر کرده با غل و زبیر برای طهران  
 حرکت دادند و چون بنواد وارد کردند تا محمد حسن قزوینی از شدت بصره و خراب طایفین در  
 گذشت و دودن و دیگر با غل و زبیر گرفتار نشدند و شیخ حسن در سن ششاد ساگی در  
 آنجا از شدت مشقت و غنا در گذشت و عسکر حاجت طهران رسانده بانبار آمدند خستیدار  
 آنجا با شیخ ابتراب استناروی بنوعی که در پیش سابق آوردم بیک هفته در گذشتند و  
 میرزا بزرگخان بهمد و اجاب بنواد برآمده ترجمان فونولنگری ایران را بدار انگومه فرستاد  
 و حجت قائم کرده اصرار نمود که اجارا نسیم گرفته روانه بایران و طهران نماید تا همه را از میان  
 بردارند و امر ایشان را بیزند و حاجی محمد حسین طبیب مذکور بدار انگومه و مجلس استتلاق اجاب  
 حاضر شد و میرزا حجت ایران دوستی و اسلام پرستی و نشت هم در می با ترجمان متابعت

سال هجرت و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق

۱۸۶۸ م

نخاستار کاشی با دو پسرش که یکی آقا محمد حسین نام داشت استاد علی اکبر بخار و محمد تقی و غیر از جمله  
 اسری حرم کاشیده با آقا میرزا احمدی و نیز طیب مذکور با و اعانه اش بودند درین بهترین با  
 آقا محمد حسن بن رسول شهید از عقب اسری از راه بادیه پیاده فرستند و در طی طریق از جهت  
 فقدان آب شرف بهلاک شدند تا خود را بموصل رسانند و در بوم ورود اسری شهرت یافت  
 که بمحلی را قبلی می‌رسانند و آنان اقامت گرفته بمشاعل متوجه اشتغال چند دین بهترین  
 و غیره از وجه اسری بدیگران توجه در سیدگی کردند و در مدتی قبلی همگی نزد امامی منزه و حرم  
 شدند تا آنجا که ۱۲۸۶ که حجت پاشا والی بغداد شده از موصل عبور کرد و حکم عدل در حق  
 اسری نموده همه را آزاد ساخت و در فرستند مذکوره اجتماع بابیان در عراق متفرق شد آقا  
 سید مهدی دینی بسمت خراسان گریخت و ملا جعفر زراقی را بر سر کرده ببران رسانند و  
 دکاتی بنام این امر در کربلا مفضوح ماند که آقا جیم و پسرش مباشرت داشتند

فصل در اصول معمول

مشکین قسطنطنیه و سیاحت و نیز آقا جمشید در خدمتشان حسب اجازه جمال ابی از اوردند با سلاطین  
 زنده اقامت کردند و بدفع انداختند و مغربانیت سید محمد و همرازانش پرده چندی و نامور  
 بودند که پاس حکمت و حسنیت را نگه دارند ولی مشکین قلم از جهت حسن خط و صفای  
 بدیه خطاطی و سیاحت از جهت قوت و فصاحت تقریر و بیان متذکران نزد برخی از حاکمان  
 و و کلا شایسته دولت عثمانی عزت و احترام یافتند و سفیر ایران اصرار کرد که باو باشند و  
 لاجرم در سفارت مذکوره نیز هم روزه و با سایر یاب نمودند و در مکالمه پاس حکمت را از  
 دادند چنانکه مشکین قلم ستمی چند بجهت شایسته گفت و سفیر ایران داشت که مراعات این

بانه

سال هجرت و ...

۱۸۶۸

اوراق سال ۱۲۸۵ هجری قمری

درستاق و تحقیقات نمود و یک نفر از ایشان را با بنی از صبیح نیرستاد و جمیع اوراق  
 و مکاتبات را آوردند و هر چه گشته خرد و بهانه نیافتند و معذرت هر سه بر سر  
 و مشغول شدند که چند تن دیگر از اصحاب آمدند با سلامبول بیایند و متضرر شدند که آنان را نیز  
 گرفتار کنند چه در آن ایام آقا عبد الغفار از اوردن برای فروش بعضی اشیاء بغرم آنها  
 روانه شد و چون مصاریف همگان جمال ابی بسیار و احتیاج بنقود حاصل بود امر  
 فرمودند که اسبهای سابق الذکر را با سلامبول برده بفروشند و آقا محمد باقر قزوینی و آقا  
 درویش احد قلی دستار محمد علی با اتفاق آقا عبد الغفار اسبها را با خود بردند که در آن  
 بفروش رسانند و تبرجه بین مذکور که می آورد و آنان را گرفتار کرده بیایند ضربه کشیدند  
 و اسبها را ضبط نمودند و برای دست آوردن مکاتبات و اوراق تجسس کردند و  
 نسخ مناجاتی که نزد آقا محمد باقر بود یافتند مشیر ضابطیه از او پرسید که این اوراق چیستند

مطلع شدند بشیخ عبد حسین در اخبار یافت و میرزا نیرنگان قزوینی ایران را آگاه ساخت و او  
 بتفرص بروخت سخت مالک خانه مسکونه ملا جنجری داد داشت که خانه را از ایشان بکلیه نموده  
 از آنجا فراتر از قزوین لکری آخوند را سوار بر ادرع بجای که جمعیت ایشان بیانی او را اطلاع کرده متب و لعن  
 گفته شد و خاک همی ریخته میزد و کشیده بقونین خانه برد و خانه و آقا نور به را نیز بردند و پس از آنجا  
 چند روز را تبعید بایران در سال ۱۲۸۵ که اسبها را بیایند چنین است آخوند مشایخ خانه میرزا نور است  
 میرزا حسین بن آخوند دهر موسوی زوجه صاحبی بن آخوند و خانه مذکوره و ضابطیه بر یک یا در باده باکی  
 بودی و ده سر از ایشان را بایران رسانند و در کارهای برای پستی مسکن دادند تا دستور  
 از میرزا اسعد خان بستون به مالک رسید و آخوند و پسرش میرزا حسین او میرزا نور به را با بنابر بردند و

سال هجرت و ششم

اوقات سال ۱۲۸۵ ق

۱۸۶۸ م

و جمیع وسو قصد اینکند میرسد جواب میبندگاشت که تمامت این نسبتها افرامه شده  
است تا اینکه دولت کفایت و امر دولت به تبعید جمال ابی از ادرنه میباشد و ناچار راه  
بدست ادباری گردد و حجت بر او مستولی شده چاره خیر این نذید که از ادرنه بیرون  
و معاون خود را کیلی و مختار ساخت و معاون حب حکم و اصل از اسلا قبول جمعیت ادرنه  
ادرنه را چند بار قفسش نموده بسیار آورد و در هر بار که آنان را بر سر راه حکومتی طلبیده اسامی  
نوشتند احباب احساس کردند که منظوری راجع بانینظافه است و گمان داشتند دیگر  
بار عودت نمیکند بلکه متفرقا تفرق و پناهندها هلاک میشوند ولی از بیانات ابی حکم  
بودن بنا سبب بر بند چه قریب است بخمرون کوز افرامه روند که خوبت احباب مسافرت  
کنند چرا که یکی سجون شوند و کسی بر جای نماند که تبلیغ امر ته نماید و چون ابلاغ امر  
دولت شد جواب چنین فرمودند که بعضی از اعا و جمعیت دینر سببان مادر اسلا قبول  
میباشد باید آنان مستعفی شوند و اسبندان نیز دش بر سبند تا دیون خود را در بازار  
بدایم و مسافرت کنیم و از آنگاه عرفای عسکریه همه روزه بر پا بود و قوسیه لهای دول که  
ببخور ابی مراده داشتهند حاضر شده ابی هر ارد تا کند میگرددند که از آنان استراد  
فرماند تا دهانکه کرده حکومت را باز دارند و جمالی ابی قبول فرموده جواب دادند که  
تا با خداست و تا مورین حکومت از مشا بهره فو لهما سخت پریشان بودند تا آنکه یک  
روز تقیثیه ضابطیه بیت ابی را گرفته از خروج و دخول جانفت کردند و جمالی ابی  
از بازار و دکان و مغازه برود در برابر جمعیت فرمودند و جمالی ابی با جمالی وار و مجاور در  
ایام اخیر ادرنه دستور داده چنین فرمودند که سید خود را داخل جمعیت مانکنند چه که

سلام

سوال بیست و هشتم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ ق

نگشته ایشانرا ضمیمه براه برده متعرض نشدند و شترت یافت که در ملک جمال ابروی میرزا  
 و با نهایت تأثر از مفارقت در بیرونی بیت مبارک ذاب و ایاب میکرد تا در شبی پیمان  
 تحمل حاجی لبریزگشت و در حالیکه اصحاب و نامورین حکومتی و ضابطان در بیرونی غصن عظیم  
 مجتمع بودند نزد پنجره حجره که مشرف بخارج بود زقنه سر کچه بیرون کرده حلقوم خود را برید و صوت  
 تنفس عنیف حجره اش سمیع آقا محمد علی تنباکو فرزندش اصغرفانی رسید و شنیدند  
 حاجی را با حلقوم بریده غرقه بخون یافت بیرون دویده فریاد کشید و غصن عظیم با  
 بیوی او فریاد و با ضابطان عسکر لعلب جراح و صده و معالجه برآوردند و حاجی را بگفت زبان  
 و با اشاره اصرار داشت که قبول معالجه نماید و حاجی و محمد اقدی نام جراح حاضر شدند و او  
 حلقوم بریده را بدست نینداده پس جمال ابروی بپیش آمده سرش را بدامن گرفته با دیده  
 فرمودند که هر کجا برویم تو را خواهیم طلبیم و آینه دلن بخلف آینه و عده خوانند لذا حاجی  
 بنهایت قوت قلب دو قار و صبر و بکس کردن تا حلقومش را بخیچه زدند و در آن حال برادرزاده  
 با حالت تأثر و استراب باو خطاب کرده چنین گفت ای برادر تو رفی اینک من باهم از  
 عقب میرسیم و او نیز غم انبار داشت و بنوعده آینه امید و سکون حاصل کرد و در آن  
 حکومت در آن حال که جمعیتی بیابین حاجی مجتمع بودند و جراح حلقوم متعلقش را بخیچه زده  
 متصل کرد از ادسئالات و تحقیقات نموده پرسیدند کی با شما چنین کرد جواب داد  
 خودم پرسیدند چه جواب داد چون دانستم که از معرفت شیخ اقدی محروم و زندگانی  
 در فراق را میخواهم پرسیدند با چه بریدی جواب گفت با شیخ سلطانی که تازه خیرم  
 و تجسس کرده شیخ را یافته اند و سؤال و جواب بفرستی مذکور را مکرر کرده و همه را

الشر

۷۰  
حالت حبس و ششم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

ادب و رمانت از حرکت ایشان همی نمودند و در آن هنگام حالت ناخوشی در او نه نمایان بود و گویا در هوا از زمین و آنچه مشاهده میشد مفارقت غلطی تاثیر کرده این واقعه در یوم چهارشنبه صیبت و دوّم ربیع الثانی سال ۱۲۸۵ مطابق ۱۷ اکت ۱۸۶۹ واقع شد و مدت آنست که او در نه چهار سال و هشت ماه و سبت و دو روز بطول انجامید و حین حرکت مرکب ابروی صاحب منصب انقاص عثمانی که درجه نیر با شش و هشت با قده از نشان میان مأمور شده تا کالیفورنی همراه شدند و اجاب سابق الذکر که در استامبول حبس بودند یکی را نیز برای تجدید کالیفورنی آوردند و از آنان فقط استاد محمد علی و آقا جمشید را از استامبول پیاده با غنیمت به ایران بفرستادند و در سرحد ایران با مکانی به نام سلیم پسر علی خان ماکوفی نمودند و او ایشان را در محلی که مانند جاه عمیق بود حبس کرد و بعد از آن با چند با غلام دولتی تحت اسلحه برای تبریز و طهران فرستادند و هنگام یکی از عرض راه قبل از منزل مکانی که آنرا عرض اوردند و جمشید صیبت خوبی شتافت و استاد محمد علی تبریز رفت و از آنجا بکهنه رسید و چند یوم بعد از واقعه شهادت ابا بصیر و آقا سعید شرف چنانکه میسر گایم بزنجان دارد شده است

آن تغییر عظیم حکم عیسی که پیش بود ذکر ششم با هزاران جده به دول تمام کرده بر نشان امر تقرب  
شد بر ارکان دولت که یک حرمت امر خدا را کردند کرده دولت را بر زبان با جمال امیر ابروی بر زبان  
بعد از آن کردند آغاز جفا در پیش هر یک در صورتی هر طرف بظلم دست افراشته تا جایی شد که در دل تا  
خونگ عشق داشتند و زل بستند در ادرین سال هشتم و دوّم ربیع برجا از سینه نزع رفسا  
نه در آن بر خوشی از زمین گرفته ابراهیم در این وقت آنچه را فرموده بود نشان قبل صیبت سال در شرح  
هم خبر آن که آن عالم فرود در ادرین بود و نام در برنده گایم ادرین زود بر هم خورد هر دو بر حال او هم خورد

در اول

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

و غزل وی میباشد و می بده بسم الا انیت با و نفس اصمیع ندان انت المثلث المبین  
 القیوم انه بناوی بین الارض و السماء بره و الطول الی المنظر الی الی و لا یخضع  
 ثباته لا یخضع من فحک و لا یخضع الی المبین و لا یخضع الی العالم من کلمه و ان  
 الا بقی و انما اوق من نسم الصبا فدر طهرت علی هیئته الانان ما انی الله  
 عبادہ العقبین و فی باطنها ما ظهر لله به افقہ الذین اقبلوا الیه و عدوا  
 عن ذکره اسواء و فریبهم الی منظر اسیر العظیم و اولنا ضد علی الصبور و هم یام  
 یظہرون بحالی الله المشرق المنیر با و نفس فدر اولکث ما یخرج به محمد و رسول الله  
 فی الجنة العلیا و غزوات الدنیا بمبیت ارضت عن الوجه الی بنوره استضاء  
 الملك الاعلی صوف یبذل نفسک فخران مبین و احدثت مع و نفس الیهم صریف

منفرد این فرمان برگزند کس نینداند کجایش میرند	هم گذران ز نیشرو از جرم هم دل پر خون جگریم
در سر خارچ شه هم بسی و پشت بدل ناله و تاب تپی	جام یکست من در میان بیز بود هر شمس از خطه تیر بود
تا جوی معرفت شخصی معبر در کیش در زده خردک تر	به برادر زنده تن از عشق فرزد اولی در جگرش آرزو
که بسی مردانه ز روش با تا اندر آخر جان فدا نیست	دو می جا می آتی با دفا کامت از صفا کنگر با
تو می آهنا فرزند ترا درش آنکه بشد نام در جگرش	تبع نیزی از فضل بیرون کشید بر آئینها و سر بران
یک نایه بود از او جان و نفس که یکا صیاب گزشتش پس	تبع را گرفت از دستش بود جوان و خردش
بر سرش حج آمد خوار در جگر بر دست او شکار	یکت بود کرده بری زرش با نفره آن کجاست خوار
گفتی اغر پارچ شاه فرید باز هم ای سر تو را خواهم برید	خطو حیرت و شغفه از حال او هت بودند از راه او
چون چنین دیدند از باستم بهر او خورنده کرد قسم	صبر کن چندی مداومت کنند بر کوبت کجاست درم زند

سوال

واقعات سال ۱۷۸۵

۱۸۶۱

علی هو لا، الا سوا من جنودك الذين وبقدر الكرم وبقدر انما لم يجيبك في كتاب  
 في المصائب وبقدر انما يجاز في الجبال وبقدر انما من انما شيا وبقدر انما سوا من  
 اضطراب عليهم باو ليس قد يجيبنا عليك مرة في جبل النينا وبقدر انما في الزهراء  
 في هذه البعثة المباركة انك ما استشرت بما انبعت هو ان كنت من الغاطين  
 انضرت ان ذكر اذا في حين بابا بنينا من لعدن عمرت عليهم كان العوم ان بوجه من  
 الماسد والاسواق وكفروا بابا بنينا لله وبقدر انما ابان انما ابان وانكره الطبا  
 ثم الذين انبتوهم من الاضراب وكما لك يكون الاضراب كما سمعت من انما انما  
 وبقدر انما كسرى الذي اوسل اليه كتابا كبريا في عاه التي انما وبقدر انما انما انما  
 بقراتش عليهم انما انما كبر على الله وبقدر انما التوح بما انما انما انما انما

روز ششم ساروه آهاده آنچه بر کس میاید داده ... دادند بود نشتر بیج سال یکت انما شتر جنوری خزان  
 چون بدان آمد شتر درم سرزادش خزان درم باخان ناله وشم چون شست در بیع آن خمر غرقه که شست  
 از در زنده جمال زهر برین برسد کلن امینار چون جمله باران بهاداران سفر بود خنده در شصت شش سفر  
 نه نفر احضار در قمار بها سیزده تنه هم زانوار بها پس چنانچه از صواب نشد و شترش بر بل بنیاد  
 از او زنده چون برین آمدند دست بر جل زهنگم زدند روز شنبه نذره آراشان چون بر این سوی انما  
 یکت آن ایام خنجر بود کار شد در آخر تصدیشان انما بر گیسول چون بر آن شربا چند نفری انما بخار برار  
 زانکه انما از شتر کبیر شخص انموری نرزد آن اسیر دشت آن انمور زد دشت نم آنچه سوزد از شتر بر در دم  
 بود امر آنکه شتر با کس او برادر یک تن از خدام کس موسی و کس در داور منجلی شاه در پیشش انما  
 سفرشان سوزد از صواب ال آنچه شتر بعد از آن او خزان ان بیت در ستانش اسیر جمله را اندر سوی شتر کبیر

سالمیت و سلم

و ادوات سال ۱۲۸۵ هجری

۱۸۶۸ م

ضباط العسکرية وكون على فرج عظيم باليت بيفت وانا على وجه الاذوق سيدى  
 وكون على وجهين على الثرى هذا مرادى و مراد من اذنه و صعد الى ذكوة الابيض مع ابي  
 اعلم يا عبدى انا اصبحنا ذات يوم رجلا اجاب الله بين ابي المعانين من العظام  
 كل الزباب ومنعوا العباد عن الذنوب واخرجوا من الظالمين ونوك استياء  
 والله من غير خوف في القبلة الاولى كذلك خشي على الذين خلفت الدنيا و اجابها  
 ما لضمهم اب لهم والذين امرهم بالسؤسوف جهنم الله اكيادهم بالنار و انه  
 اشتد لشعيرين و ذوى احد من الاجيا بنفسه و قطع حنجره بين يديه لانه هذا ما لا  
 سمعناه من فرين الاولين هذا ما اخصه الله بهذا انما هو احد ما اذ الله انه هو  
 المصدق انهم و انما قطع حنجره في العراق انه ليجربوا اشهدا و سلطان لهم و اطهره  
 كان حجة الله على الخاقون اجيبين اولينك اشرف بهم كذا الله و فاقوا احادك

انت انكس حكم شاهان شده بفرضا چرمي دارد فاده شاه گفتا که شاهان منم هر چه بگویم باشد انرا بکنم  
 دکت گفت من نذر آب گل آ شام در پخت من شد گل آ جده شاهان پر کرد غرور پیش من که چو نذر خورشید  
 به نعلم کاره بار این در من شی بدم باین شاهان داد بر سر گشته کارشان بدتر از گمان شده است  
 عتق بیه از آنها کردت وک آندرا کند زین روز بر زانکه من هستم شرفه جزا میدم بر وقت از من  
 چونکه آن امر این دانش شدید از شرفه مثل دید شنید بر سر زوزانک پایش از آب بر سرش با زوزانک  
 زدها اعت بولت غریب آنچه نشیند ارشه با زوزانک آمد شرفه از دست حجاب حکم اوست از وی کرد  
 آنچه میگوید آن کن ای اتان که نشاید بچیز زدها بر سرش آن زمان باور برکش را شدم بد عای اتان بر کشید  
 از او نده بود پیشه بکش کرد و ای بهر شرفه گفت آتش پیش بر دلی بود شکم دید او خیز زدها کرد

چون زدی

١٨٤

# دعوات سنه ١٢٨١ هـ

ونسب نواب البيان انهم شركاء في حسابي بما كنتم وشاركون في انفسهم بنوا ارب  
 المرء من قسطنطين وبعثوا حرسهم بامرنا ان الله بكم في حبي انما نحن انما نحن في الله يا  
 سيدنا هذا النسل السعالي العزيز المصعب باطهاد البطار منكم من انوار كانه يسل  
 وكم انما ان ان ناولكم تحت جناح فضل بكم الرحمن الذي يتجاوزنا يا اذيق المرء  
 لك وطن انفس بك ووضعتك عنك وجمع ذلك ما عداك من اقدارنا انما نحن من  
 اشكر الله بما وهدت في شاطئ النصارى عظيم واسمع نداء كل القراءات هذا الحبيب  
 العالم وظلمه اهل العالم ويا من عرفك الذي يدعونك في كل حين فليس من انهم  
 غفلوا عنه واسمعي عن النبي بنبي لهم انهم يدعونك بانفسهم في سبيل اجابته كفض  
 جماله الشرف النبوي اذكرك وتوقاب قلبك في فراق الله انما نحن من اننا  
 منا فاعظيها بل يكون فاعظيها الرجز ونسبهم من بلسان الطغمة والشركاء  
 منعت من اسماعه اذان المتكلمين فلان في كل يوم يكلم بكلمه تكون احلى عن كمالك  
 العالمين فناديم لو انك محمد رسول الله لقال قد عرفناك يا منصور للرسول  
 لو انك المفضل ليضع وجهه على التراب خاضعا لامرك ورك وبقولك ان  
 قلبي يا الله من في ملكوت السموات والارضين واشهد اني ملكوت امرئ  
 اقدارك اشهد بظهورك اطمانت اذن المستقبلين لو ادركه الكلام ليقول ان  
 البحر بما اذني جبالك وحطبي من الراسين فكونه القوم وشأنهم وواخرج من  
 اغواهم وما اكدت في هذا اليوم المبارك المقدس المبارك ان انوارنا  
 الامر ووجهنا الى الشيطان اولئك احبهم الاشياء واولئك من اجاب  
 البحر

ان الله

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری

۱۸۸۸ م

به نام پدر المومنون الی سماء الاعلیه والاحبار والابرار الذین بالیقین کفایتهم  
 بماودوا وولیات فوکل علی الله المصدر الغلیظ حکیم استخوان در بیان بیست و هشتم  
 ثم اذکرتک انک بکفایت عن العالمین ذرکت الله ذکرکم فی القوم الذین فیه وکفایت  
 اسرار ما کان فی سوف بزرگوار المومنون ذرکتکم وودوکم وخرابکم فی سبیل الله انه  
 برید من اوانه وانه ولی المخلصین فانه یبظنکم الی الابد ویشهدکم انکم  
 باصابعهم کذلک احاط بکم فضل ربکم بالیقین القوم بفرقت ما غفلوا عنه

پسند قبل از شرف قریب در ازاد غمر از اجای آنی را گرفته قوت اولی بهم باه ادا و است عثمانی بعد از آنجا جس در ازاد و فخر آن  
 نمودند بحر روان که جسته زنجار باشد و باجه دیگر را در به کلی گرفته ترا کرده اند و در شجرات می بر ای دست آورده اند و گفته  
 نمودند نزد غیر هم در چند رساله طوک و غیر هم بدست عثمانی محمود و حضرت خوف محمود و درین میان باقی است  
 رحیم در علیه که کلام بیدین و ابل هم نوشته اند که تا هم ظاهر شده در ازاد در بیوت او لیای که است علیه اعظم  
 که شایسته می باشد و در ایام رب هم دارد آورده حضرت چون از او پرسیده با اطلاع نیستند که اینها که چه باشد لذا  
 بعضی از اجبای آنی در علیه بودند گفته خوش نمودند درین بین غیر هم فرصت یافته آنچه در فقه داشت کرده اند نظر دیگر  
 در بعد از آنکه سب برده بودند علیه نیز شده بجهت مباح و قراض که بوده مع بعضی هم شایه دیگر در در بر است  
 بعینه آنها را هم گرفته جس نمودند در کس هم از اطراف غیر میآوردند از آنجا گرفت و در این ایام هم در آنجا  
 وارد شدند و محفل بود هم علیه بود دولت دید که مراد او زیاد است نه آماج رسید چون غیر هم هم دولت از آن  
 نه امرکت شد این ایام را با هم هم ضبط است این دو امر را دولت دید که گفته زشت بود و یکی هم در آن  
 زشتی است حضور می ساله مرکب حال حضرت است دارند بعضی طرف هم در خارج بوده که ستم علیه که در است  
 حکم خواهم شده که حضرت اصحاب با هم کمال قدم بنده بجهت زنجار را لی که خبر از آن شده و کن پیش از اینها

وین